

از چشم مجنون

— سلام آقای معلم، می‌شود از شما چیزی بی‌رسم.
— بفرمایید.

— چرا وقتی پسر ففده ساله و نیمه سن از یک دختر جوان حرف می‌زند گاهی می‌گوید «هین کانون (توب) است»؟
— خوب منظورین این است که دخترک بسیار زیباست.
— دقیقاً می‌خواستون ببینم که بین این اصطلاح و کانون‌های (لواغدا) زیبایی از تباطلی وجود دارد؟

— او، نه. گمان نمی‌کنم ببینید. لواغدا زیبایی مجسمه‌های از لواغدا، هتجارها و تناسبات است. تصور می‌کنم ریشه این اصطلاح در نسائی است که هرودوت به مسجسه بولورکتیوس داده بود. وقتی پسران این کلمه را به زبان می‌آورد منظورین فقط همین است که زیبایی دخترک حیرت‌آور است. می‌خواهد بگوید که زیباییش مثل توب صفا می‌کند.

— پس اگر درست فهمیده باشم زیبایی لواغدا دارد؟
— البته ولی تغییرپذیر است.

— چطور؟
— مثلاً چیزی که برای یونانیان زیبا بود برای هندیان نبود و برعکس. در هند باستان بهترین تعریفی که از یک زن می‌کردند این بود که بگویند پناهایش مثل پای ذیل است. امروزه دیگر این حرف اصلاً تعریف شمرده نمی‌شود.
— او، ایداً.

* کلمه *Beauty* در فرانسه به معنای توب (شادمانی) است و به معنای عاصه و معیار ... در آستان.

— در قرن پانزدهم در دوران قدیم ژاپن، وقتی تمدن‌های در اوج خود بودند با تکران انصراف تسماء و سدهاها پنهان را سید

می‌گرفتند.
— به باره زنان افریقای که گردنشان را می‌کنند چه می‌گویید؟
— یا سرخپوستان آمریکا که لب پایینشان را خیلی پهن می‌کنند.

— چه چیز زیبایی در آن می‌باشد؟
— در چشم ما این کارها نه زیباست و نه معمول. ولی این طوری است دیگر. رستم‌ها است.
— با این حال، به نظر من یک زن قشنگ برای همه قشنگ است. مثلاً ستاره‌های سینما را در نظر بگیرید.
— شما گفتید قشنگ نگفتید ژید.
— درسته.

— زیبایی زیبایی، هیچکس نمی‌داند که معنایش چیست. مثلاً در هند به‌خند که باز به هند برمی‌گردم. زیبایی یک زن در درجه اول یک چیز فیزیکی است. زیبایی نشانه‌ای عشقی و شخصیتی زنی است که زندگی خود یا دماغ‌هایش را به گمال رسانده است. برای همین تا وقتی زنی به پناهه ساکنی نرسیده باشد تقریباً هیچ‌سوفت نمی‌گویند که زیباست. در جوانی ممکن است، همان طور که شما گفتید قشنگ باشد، به قبول انگلیسی‌ها «سریس» یا «سایس» لوکیگ و «یا» خطاب. با تمام اعراضی وصف زیباییش باید صورت کنیم.

— چقدر این حرف‌ها پیچیده است!



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

— هر چیزی که به انسان مربوط می‌شود پیچیده است. مثلاً اگر شما از من خواسته بودید در باره سادگی برابان حرف بزنم واقعاً نمی‌دانستم چطور از عقیده برمی‌آمدم. حال آنکه هیچ چیز از سادگی ساده‌تر نیست.

— با همه این حرف‌ها زیاد پیش می‌آید که وقتی کسی رد می‌شود همه بگویند «وای، چقدر زیباست». ممکن است این شخص زن، مرد یا کودک ... باشد.
— ... یا گربه یا انوسیل ...

— به هر حال همه در مورد زیبایی آن توافق دارند.
— بله در کشور ما تقریباً همه توافق دارند. زیبایی یک نوع توافق دسته جمعی است. منی سهمید یک سیدینه فرهنگی است یک فراراد خودخواسته و نهانی است که جوامع یا خودشان متفق می‌کنند.

— نه، نه. نمی‌توانم حرف‌هایشان را باور کنم. زیبایی می‌تسه وجود دارد از نشی هم همین طور. مثلاً بعضی از رنگ‌ها باهم هماهنگی ندارند، بعضی از اسبابا لاغرند، بعضی سنگ‌ها چاق و بعضی از درختان هم کج.

— آرام، آرام. در کوره در تروید. البته چیزهایی که گفتید صحبت دارد مسلماً افرادی از دو جنس داریم که انگار در راه‌های از زیبایی از خیابان عبور می‌کنند به قبول دالی زیبایی فیتاقتور می‌دارند. البته همین هم جای بحث دارد. حال دیگر نمی‌خواهم وارد بحث سنگ‌ها و گربه‌ها بشوم. مثلاً بنده از عاشقانه بندش می‌آید. به عقیده او پناه‌پنهان مثل ملخ بود که از نظر او حضرة زیاد چلهایی نبود. ولی من با او اصلاً هم عقیده نیستم.

نوشته ژان کلود کاریر

است. جهان به جیسمان نا کامل می آید و به هر نسبت می خواهید کاملش کنید، ولی امکان نماند نسج است.

نومینده از همین ناسی می شود نسج حق دارید.

— این نسجی که از آنجا رد می شود به عقیده شما زیباست؟

— از کجا؟

— از آنجا.

— آه بله، دیدمش، زیبا ست.

— من هم همین عقیده را دارم. پس می بیند که بالاخره به توافق رسیدیم.

— خوب، از شنیدن خورشید خورشید دیگر باید بروم. چون قرار ملاقات دارم و باید عجله کنم.

— باشد، باشد، به امید دیدار بسخشد زیبا و قسطنطنیه را گرفتیم.

— عجبه مثل اینکه مسیر ما یکی است؟

— درست است.

— تصورش را بکنید! چه تصادفی!

— اجازه می دهید همراهتان کنم؟

— چرا که نه؟

— روز زیبای است. مگر نه؟

— خیلی زیبا.

زیبا می نامیم کمترین تصویری ممکن است داشته باشد!

— بگذریم، همین شید.

— تعجبی ندارد، قبول کنید. غیر ممکن است بنامیم چیزی که ما را نگران می داند تعریف کنید. هر قدر محسوس کنیم نمی توانیم به محسوس برسیم.

— شاید چیزهای زیبا را بسوزی این نکان مسدود کنه نمی توانیم آنها را تعریف کنیم، هرچند به آنها بسوزیم و بسندیدشان کنیم.

— گفته چقدرگر نمایش مکتب را به یاد بیاورید، محسوس زیباست و زیبا محسوس است... این حرفها ما را به کجا می برد؟ نمیدانم گفته است!

— بگذریم، بروندان مسلط شوید، آنگاه هم مهم نیست.

— چرا هستم.

— نمی پاشی این سؤال را از شما می کردم.

— ولی من هر روز این سؤال را از خودم محسوس کنم! هماغه کی، زیبایی، همه اینها خیلی پیچیده است و به صورت رازی ناگشوده می ماند. هر کس محسوس کند معیاری برای زیبایی تعیین کند نسبت می خورد، یاد این جمله احسانه یکی از متفان ادبی آغاز این قرن به نام امیل پایار می افتد، خوب به نشتان بسپارید او نوشته است که

«اگر روزی زرافه، قیل، بر پا شود در مناظر باسکوه و دوست داشتی هر دو را بدو بچند باید اقرار کردیم که در این صورت غنیمت محسوس است.»

— باز بگوئید!

— ولی درست است، چه تو نهی یاد بیدار نیستی همین طور

— شما جز از منشا خورشیدان می آید.

— خوشم می آید، جبر خیزان و نور زلفان سرم را به دوران می اندازد به غوری که به اینها محسوس نگاه نمی کنم.

— شما چطور؟

— می دانید من چندان فرصتی برای رفتن به سلسله نمایشی مد ندارم.

— من هم همین طور، اما آنها را از نواز بیرون نمانا می کنم.

— درباره کسانی که پرورش اندام کار می کند چه نظری دارید؟ برایشان زیباست؟

— آه نه، مگر می شود!

— بسرم خیلی بدن ظریفی دارد، برای همین وزن به برداری می کند و هالتر می زند. از این بابت نگرانم.

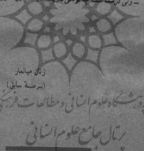
— این کار باعث می شود رنگها بیرون بزند، محسوس است.

— دیدید آقای معلب، خردتان گفتید محسوس است.

— آه در دام کلمات می افتد، خودم اول از همه آه زیبایی، زیبایی، و آه چه اشتغال خاطر پیچیده ای... مخصوصاً اگر

تخرابیم موضوع را به افراد محدود کنیم. شما به اسبها در خان اشاره کردید، اما درباره خانه ها، مناظر و بنا آلبانی مورد استفاده هر روز چه می نماند گفت؟ بنا بر سبزه احساساتی که یک اثر هنری به حس انقضا محسوس کند؟ مثلاً

می گویند این کلیسا، این نمایش از بکت بنا این سلسله محسوسات زیباست، درباره زیبایی دریا، آسمان و جیستار و روح هوا این را می گویند مثلاً درباره غروب آفتاب، اما این غروب آفتاب سرخفام که ما را آفتابون می کند از چشم یک مریخی هم زیباست؟ آیا یک مریخی از آنچه ما آن را



ژان میانداز

(ترجمه سابق)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ژان کلود کاریر

فرساده و نمایشگری و فیلمنامه نویس فرانسوی، در پاریس، مدیر فیس (Festis) است که نمایشی سینمایی و سعی و جبری است تا کتون چند اثر را برای تئاتر و سینما تنظیم کرده است از جمله مهاجران، حساسه، برگ هندی و جیرو تونو برزواگ که نامشده ای است از آلفون روستان از آن دیگر نویسنده تئاتر و سینما است که به اتالیق از اوردوز میشل کانه (۱۹۸۸) و مهاجران (۱۹۸۹) اثر دو از انتشارات بلژن پاریس است.

